



#

#

ویژه نامهء گسروی : زندگینامه ، آثار و تصاویر

<http://www.kasravi.info/>



احمد گسروی

۱۳۲۴ - ۱۲۶۹



با صفحه بندی دوباره و تعویض قلم

کسروی (سیداحمد)

سیداحمد کسروی تبریزی در سال 1269 شمسی در شهر تبریز، در یک خانواده روحانی به دنیا آمد. اجدادش عنوان ملایی و پیشوایی داشتن؛ اما پدرش حاجی میرقاسم، از ملایی دوری گزیده و به بازرگانی پرداخته بود. سیداحمد فارسی و قرآن و مقدمات عربی را در مکتب آموخت؛ و دوازده ساله بود که پدرش به سال 1281 شمسی درگذشت و او خاه ناخواه مکتب و درس را ترک گفت و چندی به کار قالیبافی پرداخت و بعد، از آن کار دست کشید و باز به مکتب رفت و در مدرسه طالبیه، نخست بار با شیخ محمد خیابانی، که درس هیئت قدیم می‌داد، آشنا شد.

در سال 1285 که مشروطه پدید آمد، سیداحمد بدان دل بست و شیفته دلبریهای ستارخان و دیگر قهرمانان آزادی شد، تا مشروطه‌خواهان غالب آمدند و بساط استبداد و "انجمن اسلامی" برچیده شد. دوباره تحصیل را دنبال کرد و به پایگاه ملایی رسید.¹

از سال 1298 شمسی به بعد که محمدعلی میرزا به ایران بازگشت و بار دیگر در ایران و تبریز جنگها برخاست، سیداحمد که گوشه گرفته و از این جریانها دور بود، از راه مطالعه مجله *المقتطف* و کتابهای عربی و تالیفات طالبوف به دانشهای اروپایی راه یافت. در اولتیماتوم روس به ایران و جنگ مجاهدان تبریز با روسهای تزاری، شبها از بالای منبر به شورانیدن مردم می‌پرداخت و از آن بعد در شمار آزادیخواهان درآمد.²

در ایامی که وحشیگریها به کار افتاده بود و صمدخان شجاع‌الدوله و روسها هر چند روز یکبار مردم آزاده را به دار می‌آویختند، سیداحمد کتابی به دست آورده در خانه می‌خواند و می‌اندیشید. مخصوصاً سیاحتنامه ابراهیم بیگ تکان سختی در او پدید آورد و باد به آتش درونش زد.³ تا رفته رفته با آزادیخواهان آذربایجان آشنا شد.

در تابستان 1293، جنگ جهانگیر اروپا آغاز گردید و آذربایجان میدان جنگ شد. سیداحمد برای اینکه زبان انگلیسی یاد گیرد، سال بعد به آموزگاری زبان عربی وارد مدرسه آمریکایی شد⁴، و در همان مدرسه، برای یاد دادن عربی به شاگردان، کتاب *النجمة/الدريه* را در دو جلد نوشت که سالها در دبیرستانهای تبریز از روی آن درس می‌خواندند و هم در آن مدرسه بود که زبان انگلیسی و اسپرانتو را فراگرفت.

در تیرماه 1295، برای اینکه، به گفته خود، از شر معاندان برهد و در یکی از شهرهای قفقاز به کار پردازد، به روسیه رفت، اما چون در قفقاز کار به دست نیاورد از راه عشق‌آباد به مشهد رفت و از مشهد به باکو و تفلیس بازگشت و در تفلیس به وسیله اسماعیل حقی با آزادیخواهان قفقاز آشنا شد و بعد به تبریز آمد و باز در مدرسه آمریکایی مشغول تعلیم و تعلم شد. در این هنگام بود که خیابانی و سایر آزادیخواهان تبریز به کار و کوشش برخاسته بودند. سیداحمد نیز به جمع دموکراتها پیوسته و در جلسات "تجدد" حضور می‌یافت؛ و ضمناً در مدرسه متوسطه تبریز، که تازه گشایش یافته بود، درس عربی می‌داد.⁵

سال 1297 فرا رسید. عثمانیان، که به تبریز راه یافته بودند، خیابانی و نوبری و چند تن دیگر از آزادیخواهان تبریز را دستگیر و تبعید کردند و حزب اتحاد اسلام و روزنامه ترکی پدید آوردند. ولی، چون جنگ به شکست آلمان و همدستان او پایان یافت و عثمانیان از تبریز رفتند، سیداحمد با سیدجلیل اردبیلی حزب دموکرات و جلسات تجدد را برپا کرد. در این میان، خیابانی از تبعید بازگشت و انتخابات مجلس چهارم آغاز شد (تیرماه 1298)، و کار کسروی و یاران او با خیابانی به دودستگی کشید و کسروی و همراهان او به "انتقادیون" معروف شدند. روز سه شنبه 17 فروردین 1299،

دموکراتها در تبریز قیام کردند و سیداحمد ناچار به تهران آمد. در تهران، چندی در دبیرستان ثروت درس عربی می‌داد، تا قیام تبریز برافتاد و خیابانی به دست مخبرالسلطنه هدایت کشته شد.

سیداحمد، در تهران، از یکسو با اسپرانتیست‌ها آشنا در آمیخت، و از سوی دیگر با سران بهایی آشنایی یافت و با آنان به گفتگو پرداخت.

کسروی در دی ماه 1299 به عضویت استیناف تبریز منصوب و روانه آذربایجان شد. اما در عدلیه تبریز بیش از سه هفته نماند، زیرا در آن روزها کودتای سیدضیاءالدین در تهران پیش آمد، و روز 23 اسفند به دستور او درهای عدلیه بسته شد. دولت سیدضیاء برافتاد و قوام‌السلطنه روی کار آمد؛ ولی درهای عدلیه همچنان بسته ماند. و چون باز شد، پست او را به دیگری داده بودند. پس روز 29 شهریور 1300 به تهران حرکت کرد، و در 26 آبان به عنوان عضو استیناف به مازندران رفت، و چهارماه در ساری بود که استیناف آنجا برچیده شد و او به تهران آمد و چندی مامور دماوند شد. در مهرماه 1301، او را برای امتحان به تهران خواستند. امتحان داد و نمره اول گرفت. در دی ماه مامور عدلیه زنجان شد و در آنجا، تاریخ حوادث آذربایجان را، که در دماوند به زبان عربی نوشته بود، اصلاح کرد و برای *مجله العرفان صیدا* (از شهرهای سوریه) فرستاد؛ که بعدها اصل آن از سال 1313، به نام *تاریخ هجده ساله آذربایجان*، به ضمیمه *مهنامه پیمان*، چاپ شد...

پس از آن که کابینه قوام‌السلطنه افتاد و سردار سپه، وزیر جنگ، به نخست وزیری رسید، سیداحمد به ریاست عدلیه خوزستان مامور شد. او در شوشتر زبانهای شوشتری و دزفولی را آموخت و به تحریر تاریخ خوزستان پرداخت. خوزستان به دست سردار سپه فتح شد، و کسروی عدلیه را به ناصریه (اهواز) برد و چون فرماندار نظامی با این عمل مخالفت کرد و کار به سختی کشید، مرخصی خواست و روز سوم فروردین 1304 سفری به عراق کرد و به شوشتر بازگشت، تا او را از مرکز خواستند، و روز 22 اردیبهشت به تهران عزیمت کرد. کسروی چندی در تهران به بیکاری و خواندن و نوشتن گذرانید و مطالعات خود را راجع به تاریخ خوزستان دنبال کرد. *دفتر آذری یا زبان باستان آذربایجان* را به چاپ رسانید؛ و از اینجا همبستگی او با انجمنهای دانشی جهان آغاز گردید. ابتدا به عضویت انجمن آسیایی همایونی و انجمن جغرافیایی آسیایی و دو انجمن در آمریکا، و، پس از همه، به عضویت آکادمی آمریکا برگزیده شد. در همان هنگام، *تاریخ پانصدساله خوزستان* را به پایان رسانید و کوتاه شده آن را در *مجله آینده* چاپ کرد. و مقاله‌ای درباره تبار صوفیه در *آینده* نوشت که اهمیت تاریخی فوق‌العاده داشت و آوازه‌اش به همه جا رسید؛ و نیز در این ایام، تحقیقات خود را درباره نیم‌زبانها دنبال کرد و به آگاهیهای ژرفی درباره زبان فارسی رسید.

پادشاهی خاندان قاجار پایان پذیرفت و رضاشاه به روی کار آمد. کسروی، در آغاز سال 1305، سمت بازرسی و ریاست یکی از محکمه‌های جدیدالتاسیس انتظامی را داشت که داور وزیر عدلیه شد و عدلیه را منحل کرد. باز کسروی بیکار ماند و فرصت مطالعه یافت. در این هنگام، گفتارها در *مهنامه آینده* می‌نوشت؛ و درباره تاریخچه شیر و خورشید آگاهی‌هایی به دست آورد. در اوایل سال 1306، پروفیسور هرتسفلد کلاسی برای آموختن خط و زبان پهلوی بنیاد کرد و کسروی، که اندک اطلاعی در این رشته داشت، با دلخوشی به آن کلاس رفت و بهره بسیار از آن برد. در تشکیلات داور، به سفارش تیمورتاش، وزیر دربار، دادستان تهران شد ولی با روشی که در کار پیش گرفته بود، نتوانست دیری در آن سمت بماند و بیست روز از گشایش عدلیه نگذشته بود که او را مامور خراسان کردند؛ و چون غرض تبعید او بود و اجازه مرخصی نمی‌دادند، پنجمین تلگراف را چنین نوشت: «وزارت جلیله عدلیه بی اجازه حرکت کردم»⁶.

پس از ورود به تهران، چون با داور نتوانست کار کند، کناره‌جویی کرد و پروانه وکالت گرفت. در آن روزها بود که به خواندن و فراگرفتن زبان ارمنی کهن (گراپار) و زبان ارمنی نو (آشخاپار) پرداخت. کسروی برای تحقیق در رشته تاریخ و زبان‌شناسی، بویژه تاریخ و زبان آذربایجان که از هر باره بستگی به تاریخ و زبان ارمنستان داشت، خود را به این زبان نیازمند می‌دید و باز، در همان روزها، *کارنامه اردشیر بابکان* را از پهلوی به فارسی درآورد.

کسروی در پائیز سال 1307، به دادگاه جنایی دعوت و مشغول کار شد؛ در 29 دی ماه همان سال به ریاست کل محاکم بدایت منصوب گردید. در همان روزها بود که به نوشتن کتاب *شهریاران گمنام* پرداخت و بخش یکم و دوم آن را به

چاپ رسانید. در زمستان سال 1308، جزو هیئت بازرسی کشور به اراک و همدان و پیرامونها سفر کرد؛ و در همدان با عارف قزوینی، که در تبعیدگاه می‌زیست، آشنا شد. و، در این سفر، هشت هزار نام از نامهای دیه‌ها و آبادیها را از همدان و کرمانشاهان و دیگر جاها گرد آورد، و از سنجیدن آنها به نتیجه‌های سودمندی رسید و کتابهایی نوشت. سال 1308 به پایان می‌رفت که منتظر خدمتش کردند.

کسروی در تمام مراحل خدمت خود در عدلیه، به واسطه صراحت رأی و بی‌پروایی و نرفتن زیر بار توصیه و نفوذ، سختیها و آزارها دید تا آنجا که در زمستان سال 1311، که از عدلیه پا کشیده و وکالت می‌کرد، بر اثر کینه‌جوییها و بویژه به علت نامه‌ای که مستقیماً به شاه نوشته و در آن عدلیه را دستگاه بیپوده و دکانی برای سودجویی داور و دوستان او خوانده و قانونها را بیخردانه نامیده بود، از دادگاه انتظامی به سه رتبه تنزل محکوم شد، ولی حکم اجرا نگردید و با حقوق رتبه هشت بازنشسته شد.

کسروی، در یک سخنرانی که در یکم آذر 1323 ایراد کرده و به صورت کتاب مستقلی به نام *چرا از عدلیه بیرون آمدم؟* چاپ شده است، می‌گوید: «جای بسیار خشنودی است که در این کشوری که رشوه‌خواری و نادرستی از در و دیوارش می‌بارد، من، که در عدلیه در کانون رشوه‌خواری می‌بوده‌ام، خدا مرا از لغزش دور داشته است. در این کشوری که چاپلوسی و پستی‌گریبانگیر خرد و بزرگ می‌باشد، من، با همه آمیزش که با چاپلوسان و پست‌نهادان، آلوده خوی آنان نگردیده‌ام»⁷.

تا اینجا کار و کوشش کسروی بیشتر تحقیق و مطالعه در تاریخ و زبانشناسی بود، و چنان که ذکر شد، در این دورشته، مقالات و رسالات بسیار نفیسی به وجود آورد. اما، از سال 1312 به بعد، تغییر کلی در دید و دریافت او پدید آمد. او دیگر یک مورخ و محقق و دانشمند زبانشناس نبود، بلکه داعیه اصلاح جامعه و، به قول خود، برانداختن «پندارها» را در سر داشت. در همین سال دو جلد کتاب *آیین* را منتشر کرد و با انتشار این کتاب شهرت فوق‌العاده یافت و در تهران و شهرستانها پیروانی پیدا کرد. و هم در آن سال، ماهنامه *پیمان* را بنیاد نهاد⁸. و در آن ماهنامه، اندیشه‌های خود را در هر رشته از امور دینی و اجتماعی، با بیان خاص خود و از راههای گوناگون، روشن کرد. بعد از حوادث شهریور 1320، به جای *مجله پیمان*، روزنامه *پرچم* را، که بیشتر جنبه سیاسی داشت، انتشار داد. روزنامه *پرچم* یکی از جراید اصولی کشور و، به نوشته صاحبش، «از هر آلودگی و ناپاکی مبرا بود». اما پس از چندی، *پرچم* یومیه را هم تعطیل و *پرچم* ماهانه را، که در واقع جانشین *پیمان* بود، منتشر کرد⁹.

پس از رفتن رضاشاه، از ایران، کسانی مانند سرپاس مختاری و پزشک احمدی، به جرم اعمالی که در گذشته انجام داده بودند به محاکمه کشیده شدند. کسروی وکالت تسخیری مختاری را پذیرفت و از عهده آن به خوبی برآمد، و مطالبی در دادگاه عنوان کرد که بسیار ارزنده و حتی در آن دوره تند و جسورانه بود.

انتقاد بی‌پرده و بی‌پروای کسروی از برخی عقاید سیاسی و مذهبی و برخی از رسالات کوبنده او درباره ادبیات و اندیشه‌های عرفانی، جمعی را در پیرامون او گرد آورد و گروهی را با وی دشمن کرد. بارها تهدید شد، و در سال 1324 قصد جانش را کردند ولی او از راهی که در پیش گرفته بود برنگشت و اگرچه این دفعه از خطر مرگ رست، اما همچنان بی‌پروا می‌نمود.

ادوار زندگانی و کار و کوشش کسروی را می‌توان چنین خلاصه کرد:

1 - از جوانی تا آمدن تهران - در این دوره به کسب علوم و مطالعه ادب عرب پرداخته و با مبلغین مسیحی مباحثه می‌کند؛ و در صرف و نحو عربی کتاب می‌نویسد؛ به مطبوعات عربی مقاله می‌فرستد؛ از اسپرانتو ترجمه می‌کند و به قیام خیابانی خرده می‌گیرد.

2 - از آمدن تهران تا تاسیس *مجله پیمان* - در این دوره به تحقیق تتبع می‌پردازد؛ کتب عربی و زبانهای دیگر را می‌کاود؛ زبان ارمنی و پهلوی را فرامی‌گیرد؛ از ایران و مفاخر ایرانی سخن می‌راند؛ سه جلد *شهریاران گمنام* را، که از بهترین آثار اوست، و نیز رساله *بیمانندی* درباره زبان باستان آذربایجان به وجود می‌آورد؛ در اسامی شهرها و دیه‌ها و در تبار سلسله صفوی تحقیق می‌کند، تا جایی که توجه علما و فضلا و خاورشناسان را به خود جلب می‌نماید.

3 - از تاسیس پیمان تا پایان زندگی - در این مرحله، به موضوعهای دینی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی، و به قول خود او، به "آیین زندگی" می‌پردازد؛ مجله پیمان و روزنامه پرچم و مجله پرچم را پیایی بنیاد می‌نهد. در کتاب آیین و بعد در *ورجاوند بنیاد*، به تمدن نوین اروپایی و فلسفه مادیگری و ماشینیسیم می‌تازد و مفاصد آنها را یکایک برمی‌شمارد؛ بر ضد خرافات و تعصبات بیجا و بیهوده و به اختلافات مذهبی از صوفیگری و بهائیگری و همچنین به برخی معتقدات شیعی می‌تازد؛ بر فرهنگستان و لغت‌سازان ایراد می‌گیرد و خود، زبان و لغت خاصی به نام "زبان پاک" به کا می‌برد؛ با شعر و شاعری، به معنای متعارف آن، مخالفت می‌ورزد، رمان‌نویسی و داستان‌سرایی را کار بیهوده و نابخردانه می‌خواند؛ فلسفه و عرفان را به باد انتقاد می‌گیرد، و اغلب احادیث را مجعول می‌داند؛ و در همه این کوششها، که سرانجام به قیمت جان‌ش تمام شد، آنچه را می‌گوید و می‌کند به راست می‌دارد.

کسروی از پرکارترین دانشمندان ایران در عهد اخیر بود. دوره‌های ماهنامه پیمان و پرچم مملو از یک رشته انتقاداتی است از اوضاع زندگی و طرز معاشرت و آداب اجتماعی، که همه مطالب آنها را خود او می‌نوشت. او کسی است که خیلی چیزها را نخست بار عنوان کرده و راه تحقیق را برای دیگران گشوده است. کوشش کسروی در نمودن معنی درست حکومت مردم بر مردم و زنده کردن نام مجاهدان و فدائیان و شهدای مشروطیت و گرد آوردن کارهای این گردان و رادمردان کوششی ارجمند بود.

کسروی تاریخ‌نویس و زبان‌شناس:

کسروی چنان که دیدیم، کوشش هنری و دانشی خود را از زبان‌شناسی و تاریخ‌نویسی آغاز کرد و تا سال 1312 استعداد فوق‌العاده خود را بیشتر در این دو رشته به کار انداخت. وی زبان عربی را خوب می‌دانست و در این زبان، چنان توانایی داشت که چون نوشته‌هایش در مطبوعات عربی چاپ می‌شد فصحای عرب را به تحسین وامی‌داشت. او زبان پهلوی و ارمنی قدیم و جدید را به خوبی فراگرفت و با لهجه‌ها و نیمزبانهای فارسی نیز آشنا شد، و با این امادگی، در تواریخ ارمنستان و نوشته‌های پهلوی و در کتب مولفین عربی زبان غور و بررسی کرد و در شهرها و دهستانهای ایران به مسافرت پرداخت و به اسناد و مدارک تازه‌ای دست یافت و تالیفاتی پدید آورد که وی را نزد دانشمندان ایران و خاورشناسان جهان مقامی ارجمند بخشید.

کسروی نخستین کسی بود که در زبان باستان آذربایجان به تحقیق پرداخت و زبان آذری را، که تا آن روز ناشناخته نبود، با اسناد و مدارک مهمی که به دست آورد، در *رساله آذری یا زبان باستان آذربایجان* به نام یکی از لهجه‌های فارسی معرفی کرد¹⁰.

دو دفتر بسیار گرانبهای *نامهای شهرها و دیه‌های ایران* اولین تحقیق عالمانه‌ای بود که از طرف خود ایرانیان درباره تاریخ و جغرافیا و لغت این سرزمین انجام گرفت.

شهریاران گمنام، که در سه بخش فراهم آورد، عبارت از یک رشته تحقیقات عمیق و مستند درباره چند سلسله از شهریاران گمنام و ناشناس ایرانی بود که بر آذربایجان و اران و نواحی مجاور فرمانروایی داشتند.

در *تاریخچه شیر و خورشید*، که به پیشاهنگان ایران هدیه کرده، از چگونگی پیدایش شیر تنها و خورشید تنها بر روی درفشها، از سکه‌های ایران، از به هم پیوستن آن دو، و همچنین از این بابت که شیر و خورشید از کی نشان رسمی دولت ایران شده است، به استناد سنگ نبشته‌ها و سکه‌ها و کتابهای فارسی و عربی و اشعار شعرا بحث فاضلانه کرده و به نتایج سودمندی رسیده است.

اما در رشته تاریخ، بزرگترین تالیف او *تاریخ مشروطه ایران* و *تاریخ هجده ساله آذربایجان* و *تاریخ پانصدساله خوزستان* است. مولف در تالیف این سه کتاب و بخصوص در تنظیم *تاریخ مشروطه ایران* و *تاریخ هجده ساله آذربایجان* که در حقیقت مکمل یکدیگرند، رنج بسیار کشیده و به گفته خود "بیش از همه به آن کوشیده که به راستی نزدیک باشد". اگر

نتوان گفت که این تالیفات از هر عیب و نقصی عاری هستند، دست کم درست‌ترین و قابل اطمینان‌ترین کتابهایی هستند که، چه در ایران و چه در بیرون از ایران، در تاریخ انقلاب مشروطه ایران نوشته شده است.

کسروی و اندیشه‌های اجتماعی او:

گفتیم که کسروی در سال 1312 به نام یک مصلح (رفرماتور) پا به میدان نهاد. دو جلد آیین را، که جامع نخستین اندیشه‌های اجتماعی او بود، بیرون داد و در شماره‌های پیمان، مقاصد اصلاحی خود را نکته به نکته توضیح داد. این مطالب، با آن که بسیار واضح و آشکار بود و جایی برای ابهام و تاویل باقی نمی‌گذاشت، همه کسانی که پیشرفت این اندیشه‌ها به زبان آنان بود، آنها را برنتافتند و عبارات جداگانه‌ای از سخنان او را برگرفتند و به دستاویز آنها نسبتهایی به او دادند. پاسخ کسروی به این گفته‌ها چنین بود:

من آفریده خاکساری بیش نیستم و جز آبادی جهان و آسایش جهانیان را نمی‌خواهم... کسانی چه می‌پرسند که من کیستم و چیستم؟ سخنان مرا ببینند که چیست و چه سود یا زیانی بر جهانیان دارد... من بر آن می‌کوشم که خردها را از سستی و پستی رها کرده فروغ آنها را هرچه بیشتر گردانم که جهان از آن فروغ درخشان گردد. من آدمیان را جز به پیروی خرد نمی‌خوانم و هر آنچه نکوهیده خرد باشد من از آن بیزارم¹¹.

سخنانی که من درباره خداشناسی می‌گویم، کسانی آنها را دین نوینی پنداشته به دشمنی برخاسته‌اند... ولی این سخنان همه از اسلام است. خدا به من فیروزی داده که زبان قرآن را می‌دانم و اسلام را چنان که هست می‌شناسم و هر آنچه درباره خداشناسی می‌گویم جز گفته‌های قرآن نیست.

بنیاد دین نوین پس از اسلام جز هوس و نادانی نیست... من از این نادانی بیزارم... خدا بر من نبخشد اگر سخنی به خودخواهی بگویم یا گامی در راه هوس بردارم...

من پراکنده‌دینی را مایه بدبختی مردم دانسته بر آن کسانی که راههای جدا جدا به روی مردم باز کرده‌اند نفرینها می‌فرستم. پس چگونه رواست که خویشان راه جدای دیگری باز کنم¹².

از شهریور 1320 به بعد را باید پرثمرترین ادوار زندگی کسروی شمرد. او در این مدت، تا دم مرگ، پیوسته در کار و کوشش بود. از یکسو اندیشه‌های خود را با بیانی هر چه نوانو تبلیغ می‌کرد، و از سوی دیگر، پاسخ مخالفان را می‌داد، و بدین منظور، علاوه بر مقالاتی که در شماره‌های پرچم می‌نوشت، در سال 1322، ورجاوند بنیاد را، که در واقع نسخه تجدیدنظر شده آیین و چکیده اندیشه‌های او درباره دین و آیین زندگی بود، با بیانی هر چه ساده‌تر و رساتر چاپ کرد. عباراتی از اصول عقاید و تعالیم اجتماعی او را از آن کتاب می‌آوریم:

این جهان یک دستگاه درچیده و نابسامانی است. چنین دستگاهی نا به آهنگ و بیهوده نتواند بود و هر آینه خواستی از آن در میان است... آفریدگار آدمیان را آفریده و این زمین را زیستگاه آنان گردانیده. این زیستن خود خواست ارجمندی می‌باشد...

مردمان بیش از همه باید آیین خدا را شناسند. معنی راست زندگی را شناسند.

آدمی برگزیده آفریدگان است. خدا آدمیان را آفریده و این زمین را به آنان سپرده که ببیرایند و بیارایند و آبادش دارند. این سرفرازی است که خدا آدمی را به روی زمین جانشین گردانیده، سرفرازی است که بخشی از کارهای خود را به آدمی واگذارده.

خدا آدمی را از دو گوهر سرشته: گوهر جان و روان. جان همان است که زندگان همگی می‌دارند و با آن زنده‌اند و سرچشمه کناکها و خواهاکهای خودخواهی می‌باشد. ولی روان را تنها آدمی می‌دارد و سرچشمه کناکها و خواهاکهای آن دلسوزی و نیکخواهی به دیگران و راستی پژوهی و دادگری است. ارج آدمی از این گوهر است.

این دو گوهر با هم در کشاکش‌اند و چون یکی نیرو گیرد آن دیگری از نیرو افتد. این است که هر کسی باید به نیرومندی روان و خرد خود بکوشد. دروغ است آنچه می‌گویند: آدمی نیکی نپذیرد.

آدمیان بهر چه می‌میرند؟ مگر در روی زمین همگی را جا نیست؟ مگر به همگی خوراک و پوشاک نمی‌رسد؟ چرا به جای آن دست هم نگیرند؟ چرا با یکدیگر دلسوزی و نیکخواهی ننمایند؟ آن سگان و گرگان‌اند که باید به نبرد زیند. آدمیان را نبرد نا شایاست...

آرمان زندگی خرسندی است و خرسندی هر کس جز در خرسندی همگان نتواند بود. گرنامه‌ی‌ترین چیزی که خدا به آدمیان داده است خرد است. خرد داور راست و کج و شناسنده نیک و بد می‌باشد. باید زندگی به آیین خرد باشد.

آدمیان همگی از یک ریشه‌اند و یکی را بر دیگری برتری نیست. برتری یک مرد و یا یک توده جز از راه درستی روان و خرد و پاکی دین و زندگی نتواند بود. جدایی میان توده‌ها بیش از جدایی میانه خانواده‌ها نیست. توده‌ها نتوانند با هم چنان زیند که خانواده‌ها می‌زیند. این بسیار شایاست که برای سگالش و گفتگو درباره جهان و کارهایش انجمن بزرگی برپا گردد. ولی زینهار، اینها افزارهایی در دست توده‌های آزمند نباشد. زینهار، نیرنگ و دغل به آنها راه نیابد! خدا آدمیان را آفریده و در کارهایشان آزاد گذارده. دروغ است آنچه می‌گویند: بدبختی یا نیکبختی هر کس به سرش نوشته شده. هر کس به هر کاری کوشد هوده خواهد برداشت. ولی کوشش از راه و با افزارش باید بود.¹³

کسروی همه گفته‌ها و نوشته‌هایش بر این پایه بود و بر همین اندیشه و آیین بود که در کتابهای بهائیگری، صوفیگری، در پیرامون خرد، در پیرامون روان، دین و جهان، راه رستگاری، پندارها، و حافظ چه می‌گوید؟ و مانند آنها به باطنیان و خراباتیان و بهاییان و به بعضی از شعرا و نویسندگان به سختی می‌تاخت و بدکاریها و بدآموزیهای آنان را فاش می‌کرد؛ و چون به گفته‌های خود ایمان داشت، هرگز نمی‌توانست با مخالفان خود سازش کند؛ و همین صراحت لهجه و تندی و بی‌پروایی در بیان اندیشه‌ها بود که باعث شد کسانی کینه او را به دل گرفتند؛ و تنها کتاب د/دگاه، که کوس رسوایی و بدنامی جمعی از مردان سیاست و مدعیان فضل و دانش را (که بعضی از آنان دوستان نزدیک او بودند) بر سر کوجه و بازار زد، برای تلاش جهت رهایی یافتن از نیش قلم چنان مرد بیباک و آشتی‌ناپذیری کافی بود.

مخالفت با شعر و شاعری:

مخالفت با شعر و شاعری تازگی ندارد. در سرتاسر تاریخ کسانی به مخالفت با شعر برخاسته آن را کاری لغو و بیهوده پنداشته‌اند. بعضی ادیان و بعضی از فلاسفه نظر خوبی به شعر نداشته‌اند. در قرآن کریم آیاتی درباره اثر شعر و خصوصیات شعرا می‌یابیم.¹⁴ استفن گوسون، از پوریتنهای انگلیسی، چهار قرن پیش، به سال 1579 میلادی، عقیده داشت که شاعری مکتب بداخلاقی است و شعر با خرد سازگار نیست. آنتوان هوارد دو لامورت فرانسوی، که در اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم می‌زیست، شعر را بر ضد عقل و زحمتی بیهوده می‌دانست و می‌گفت من از کار خنده‌آور کسانی در شگفتم که عمداً دست به شیوه‌ای زده‌اند که نتوانند مقاصد خود را به درستی بیان کنند.

در اوایل قرن نوزدهم – که گروهی از نویسندگان فرانسه از شیوه ادبی معروف به رمانتیسزم روگردان شده و سبک نوینی به نام رئالیسم، یعنی پیروی از واقع، در ادبیات پدید آوردند – کار مخالفت با این دو گروه بالا گرفت و به جایی کشید که دورانتی، یکی از پیشوایان شیوه جدید، به مزاح پیشنهاد کرد قانونی برای منع شاعری وضع شود که مواد نخستین آن چنین بود:

ماده اول – سرودن هر گونه شعر از این تاریخ ممنوع است و سراینده آن محکوم به اعدام می‌شود و هر شعری که به وجود آید معدوم خواهد شد.

ماده دوم – این قانون عطف به ماسبق نمی‌شود.

ماده سوم – اشعاری که قبل از این قانون سروده شده باشد، از جریان خارج و در کشورهای مقفل مهر و موم شده نگهداری خواهد شد.¹⁵

خود شاعران نیز کم و بیش از شعر بد گفته و گاهی از آن بیزاری جسته‌اند. ملکم، از نویسندگان و متفکران عهد اخیر، عقیده داشت که شعر از نتایج ایام طفولیت بشر است، و وقتی صنعت خط به حد کمال رسید، شعر نیست بجز تزیین اوقات. شما هم معمولاً هر چه را که لغو و بی معنی یافتید شعر می‌نامید.

اما پیداست که غالب این مخالفتها با خود شعر، یعنی سخن آراسته و آهنگدار نیست. سراسر قرآن یکپارچه شعرگونه است. مسلماً مراد کتاب آسمانی از "شعر" یاوه‌گویی و هرزه‌درایی و سخنان منظوم ناسنجیده بوده، سخنانی که هیچ معنی و مقصودی در بر ندارد، وگرنه قرآن، که سراپا از سخنان سنجیده و آراسته پر است، چگونه توانستی با شعر مخالفت کند.

مخالفت کسروی هم با شعر و شاعری از همین راه است. او شعر را از نظر مضمون و محتوی و نتایجی که بر آن مترتب است، مطالعه می‌کند. سخنان او در این باره روشن است. می‌گوید:

شعر سخن است، سخن آراسته (با وزن و قافیه). سخن نیز باید از روی نیاز باشد. سخنی که از روی نیاز نباشد یاوه‌گویی است. پس شعر، اگر از روی نیاز گفته شود و خواست گوینده فهمانیدن سخن بوده، ایرادی به آن نیست؛ اگر بی نیاز و تنها برای قافیه‌بافی گفته شده، یاوه‌گویی است و گوینده‌اش درخور نکوهش می‌باشد¹⁶.

کسانی پنداشته‌اند که ما از هرگونه شعر بیزاریم... چینی پنداری درست نیست. نمی‌توان انکار کرد که شعرسرایی جزیره خدادادی است، و از شعر، در جای خود، کارهایی ساخته می‌شود که از نثر ساخته نشود. ولی پوشیده نباید داشت که، با همه رواج شعر در ایران، در قرنهای گذشته چندان سودی از آن بهره این کشور نگردیده. اگر روزی به حساب شعرا رسیدگی نمائیم، خواهیم دید که زیان آنان بر ایران بیش از سودشان بود.

اینکه زبان پارسی پر از گزافه شده که یک هزار است و هزار هیچ، اینکه نیک و بد رنگ خود را از دست داده که هر دو به یک دیده دیده می‌شود، اینکه زتشی چاپلوسی و بندگی از میان برخاسته که کسانی آزادی و گردن‌فرازی خود را زیر پای هر کس و ناکسی پایمال می‌گردانند، اینکه پندارهای پوچ صوفیانه بازاری گردیده و گوش و دل هر کسی را پر ساخته، در همه این زشتیها شعرای ایران دست داشته‌اند. دیوانهای فراوان بشمار می‌آید که از شعرا، امروز، در دست ماست، بیشتر آنها، یادگار دوره‌های زبونی ایران و چیرگی بیگانگان است. و از زمانهایی بازمانده که خردها پستی گرفته و رادی و مردانگی بس کمیاب شده بوده. پیداست که از خواندن آنها جز زیان بهره خواننده نخواهد بود. اگر خود شعرا را بشناسیم که چگونه بیشتر ایشان ریزه‌خوار زورآوران و توانگران بوده‌اند و چاپلوسی را سرمایه زندگانی خود ساخته بودند، این شناسایی ما را از زحمت گفتگو از سروده‌های ایشان آسوده خواهد ساخت... با اینهمه ما از شعر بیزاری نمی‌جوییم؛ بلکه آرزو داریم که این جزیره خدادادی از این پس در راه پیشرفت و سربلندی ایران به کار رود¹⁷.

خلاصه، کسروی شعر را نوعی از سخن می‌داند، سخنی آراسته، یعنی منظوم و موزون و احیاناً مقفی، و معتقد است که شعر هم مانند هر سخنی، باید از روی نیاز باشد، یعنی باید اندیشه‌های بزرگ و ارجمند را بسراید و خادم صفات عالی بشری، مانند بشردوستی و دینداری و رادمردی و نکوخواهی و سرافرازی و آزادگی باشد. شاهنامه فردوسی را که به دلیری و گردن‌فرازی و پهلوانی برمی‌انگیزد، از نمونه‌های نیک ادبیات فارسی می‌شمارد، و گداطبعیها و دلک‌بازیهای سخنورانی چون انوری را مایه رسوایی و بی‌آبرویی ادبیات ایران می‌داند. و اینجاست که حضرات ادبا سرگیجه می‌گیرند و، چنان که گویی به عزیزترین مظاهر جامعه توهین شده است. فریاد و فغان برمی‌آورند که ای وای، مگر می‌شود بر گذشته رقم بطلان کشید، مگر می‌شود - العیاذبالله - شاعر نامداری مانند انوری را یک مسخره و دلک‌درباری نامید!

کتابسوزان:

نظر به این عقاید بود که کسروی و پیروان او، همه سال، روز یکم دی ماه را جشن می‌گرفتند و کتابهای، به گفته خود، زیانمند یا ناسودمند یعنی کتابهایی را که از تنبلی و بی‌پروایی در این جهان سخن می‌گویند، با آفریدگار توانا

ستیز می‌کنند، دروغ و دغل یاد می‌دهند، مفتخواری و شرابخواری و گدایی و خوشگذرانی و تملق و بلهوسی و پندارهای ناراست می‌آموزند، و گمراهی و پراکندگی را در توده‌ها رواج می‌دهند، به آتش می‌کشیدند. خود کسروی در گفتاری که در روزنامهٔ پرچم نوشته، در این باره می‌گوید:

می‌گویم آری، ما کتاب می‌سوزانیم. ولی کدام کتاب، - آن کتابی که یک شاعرک بی‌ارجی، با خدا بی‌فرهنگیها می‌کند (در فابریک خدا بسته شود)، آن کتابی که یک جوان بدنامی به آفرینش خرده می‌گیرد (خلقت من از ازل یک وصلهٔ ناجور بود)، آن کتابی که یک شاعرک یاوه‌گوی مفتخواری دستگاه به این بزرگی و آراستگی را نمی‌پسندد (جهان و هر چه در او هست هیچ در هیچ است)، آن کتابی که یک مرد ناپاکی به دیگران درس ناپاکی می‌دهد (در ایم جوانی، چنان که افتد و دانی، با نوجوان پسری سر و سری داشتیم)، آن کتابی که عربیهای مغلوط می‌بافد و آن را به خدای آفریدگار نسبت می‌دهد (و کان من عند ربک منزولا)، آن کتابی که یک پدر درمانده به یک پسر درمانده نامه می‌نویسد و با صد بیشرمی چنین عنوان می‌کند: (کتاب من اللّٰه العزیز الحکیم الی اللّٰه الحمید المجید) ... اینگونه کتابهای ناپاک و مانند اینهاست که آتش می‌زنیم و نابود می‌کنیم.

- 1 - زندگانی من، ص. 43. 2 - همانجا، ص. 46. 3 - همانجا، ص. 47. 4 - Memorial School.
- 5 - در این هنگام بود که من کسروی را شناختم و یک سال در کلاس ششم دبیرستان از او درس عربی خواندم. مؤلف.
- 6 - زندگانی من، ص. 271. 7 - همانجا، ص. 342. 8 - شمارهٔ یکم پیمان روز یکم فروردین 1322 تا نیمهٔ دوم شهریور آن سال تا خرداد 1321 انتشار یافت. 9 - از نیمهٔ یکم فروردین 1322 تا نیمهٔ دوم شهریور آن سال دوازده شماره انتشار یافت. 10 - پروفیسور نیکلای مار، یافثی شناس نامی روس، در آن هنگام، تقریظی بر این کتاب نوشت که به قلم حمزه سردادور ترجمه و در مجلهٔ /رمغان چاپ گردید. مار، در این مقاله، از کسروی ارج‌شناسی کرده و گفته بود: "این دانشمند ایرانی مکتبی نوین در زبانشناسی باز کرده است". 11 - پیمان، سال یکم، شمارهٔ 9، ص. 6-7. 12 - پیمان، سال یکم، شمارهٔ 13، ص. 10-13. 13 - ورجاوند بنیاد، بخش یکم. 14 - مانند این آیات: وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشَّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مَّبِينٌ (یس 36:69) وَ الشَّعْرُ يُتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ. أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ. وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (شعراء 26:224). 15 - مجلهٔ سخن، سال یکم، شمارهٔ 4-5، شهریور و مهر 1322. مجله، پس از ذکر این مطالب، سؤال کرده است: آیا گمان نمی‌کنید که در کشور ما وضع چنین قانونی لازم و مفید باشد؟! 16 - در پیرامون خرد، ص. 12. 17 - پیمان، سال یکم، شمارهٔ 10.

آثار کسروی

مقدمه

کسروی یکی از محققین و نویسندگان پر کار تاریخ معاصر ایران می‌باشد. وی تأثیری غیرقابل انکار در چند نسل اخیر ایران نهاده است. وی از نادان اندیشمندان بیباکی بود که با آگاهی و بینش و بی‌پروائی بسیار به جنگ خرافات و پندارهای هزار ساله رفت و جان بر سر این راه نهاد.

وی در زمینه‌های گوناگون تاریخی، زبانشناسی، اجتماعی و دینی پژوهش کرده و نوشته‌های بسیاری از وی به جای مانده است. در ابتداء، جمع‌آوری لیست آثار کسروی کار دشواری می‌نمود. ولی خوشبختانه محمود کتیرائی در دهه 40 با کنکاشی در آثار کسروی، طرح مقدماتی کتابشناسی کسروی را تنظیم و در نشریه "فرهنگ ایران زمین"، جلد هیجدهم، به

چاپ رساند. این کتابشناسی، که محمود کتیرائی خود آن را "طرح مقدماتی" می‌نامد، بسیار کامل است و تقریباً کل آثار کسروی را در برمی‌گیرد. علاوه بر آن، وی نوشته‌های پیرامون کسروی را نیز جمع‌آوری کرده است. کتابشناسی حاضر با بهره‌گیری از کار با ارزش محمود کتیرائی، تهیه شده و کوشیده‌ایم تا در حد امکان، این مجموعه را به تکمیل کنیم. طبعاً از تمام بازدیدکنندگان "سایت کسروی" تقاضا داریم تا در تکمیل این کتابشناسی ما را یاری کنند. با تشکر

کتابشناسی کسروی

کسروی نوشته‌های بسیار دارد. وی در زمینه‌های مختلف تاریخی، زبانشناسی و مسایل دینی کتاب و نوشته دارد. برای شناخت نوشته‌های کسروی، مجموع آثار وی به سه دسته تقسیم شده است:

الف - در زمینه تاریخ:

- 1 - شهریاران گمنام (سه بخش)، تهران، 1307، 1308، 1309.
- 2 - کارنامه اردشیر بابکان (متن پهلوی با ترجمه آن به فارسی)، تهران، 1308.
- 3 - نام شهرها و دیه‌های ایران (دو بخش)، 1308، 1309.
- 4 - تاریخچه شیر و خورشید، تهران، 1309.
- 5 - تاریخ پانصد ساله خوزستان، 1312.
- 6 - تاریخ هیجده ساله آذربایجان (شش بخش)، بین سالهای 1313 - 1319.
- 7 - گلچینی از کتاب پلوتارخ (دو جلد)، 1315.
- 8 - تاریخ مشروطه ایران (سه بخش)، 1319، 1320، 1321.
- 9 - یکم آذر، 1323.
- 10 - یکم دیماه، 1322.
- 11 - افسران ما، 1323.
- 12 - تاریخ چپق و غلیان، 1323.
- 13 - مشعشعیان (یا بخشی از تاریخ خوزستان)، 1322.
- 14 - شیخ صفی و تبارش، 1322.
- 15 - پیدایش آمریکا، 1324.
- 16 - چند تاریخچه، تهران 1324.
- 17 - مردم یهود (ناتمام).
- 18 - انکیزیسیون در ایران (ناتمام).
- 19 - قیام شیخ محمد خیابانی / 1302

ب - در زمینه زبان:

- 1 - النجمه‌الدربه، تبریز، (کتاب درسی است در خواندن عربی). تاریخ؟

- 2 - خلاصه النحو، تبریز، (کتاب درسی در نحو عربی). تاریخ؟
 3 - حقایق عن اسپرانتو، (کتابی است به زبان عربی)، 1303.
 تاریخ؟
 4 - الدرہ الثمینہ، (کتاب درسی در صرف عربی).
 5 - آذری یا زبان باستان آذربایجان، تهران، 1304.
 6 - زبان پاک، 1322.

ج: در زمینه مسایل دینی و اجتماعی:

- 1 - شریعت احمدی، تبریز، تاریخ؟
 2 - قهوه السوراء، صیدا، 1303
 3 - حقایق عین اسپرانتو، 1303.
 4 - آئین (دو بخش)، 1311، 1312.
 5 - قانون دادگری، 1312.
 6 - مقدمه بر عفافنامه، تهران، 1313.
 7 - راه رستگاری، 1316.
 8 - امروز چه باید کرد؟، 1320.
 9 - پیام به دانشمندان اروپا و آمریکا، 1321.
 10 - حافظ چه می گوید؟، 1322.
 11 - خدا با ماست، 1323.
 12 - در پیرامون روان، 1322.
 13 - در پیرامون رمان، 1322
 14 - در پیرامون اسلام، 1322.
 15 - در پیرامون خرد، 1322.
 16 - ورجاوند بنیاد (سه بخش)، 1322-1323.
 17 - صوفیگری، 1322. (برگرفته از سایت www.golshan.com)
 18 - فرهنگ چیست؟ 1322.
 19 - پندارها، 1322.
 20 - شیعیگری، 1322 یا بخوانند و داوری کنند
 21 - بهائیگری، 1322. (برگرفته از سایت www.golshan.com)
 22 - در پاسخ بدخواهان، 1323.
 23 - سیزدهم مرداد، 1323.
 24 - در پیرامون ادبیات، 1323.
 25 - کار و پیشه و پول، 1323.
 26 - دین و جهان، 1323.
 27 - گفت و شنید، 1323.
 28 - دادگاه، 1323.
 29 - دولت به ما پاسخ دهد، 1323.

- 30 - بهمن ماه، 1323 .
- 31 - [فرهنگ است یا نیرنگ](#)، 1323 .
- 32 - خواهران و دختران ما، 1323 .
- 33 - [زندگانی من](#)، 1323 .
- 34 - ده سال در عدلیه، 1323 .
- 35 - چرا از عدلیه بیرون آمدم، 1323 .
- 36 - در پاسخ حقیقت گو، 1324 .
- 37 - در راه سیاست، 1324 .
- 38 - گفت و گو (استاد رجبعلی دین یاد می گیرد)، 1324 .
- 39 - [حاجیهای انباردار چه دینی دارند؟](#)، 1324 .
- 40 - شیخ قربان از نجف می آید، 1324 .
- 41 - عطسه به صبر چه ربطی دارد؟، 1324 .
- 42 - بدارالشریعه شعر سروده، آذر 1324 .
- 43 - سرنوشت ایران چه خواهد شد؟، 1324 .
- 44 - در پیرامون جانوران، 1324 .
- 45 - جناب آقا از میدان در رفت، 1324 .
- 46 - امروز چاره چیست؟، 1324 .
- 47 - از سازمان ملل متفق چه نتیجه تواند بود؟، 1324 .

نشریات

- 1- روزنامه پرچم ، سوم بهمن 1320 تا هفدهم آذر ماه 1321 (که همه روزنامه های پایتخت توقیف شد) در مجموع دویست و پنجاه و چهار شماره در نزدیک به پانصد هزار نسخه چاپ شده است .
- 2- پرچم نیمه ماهه ، از نیمه فروردین 1322 هر پانزده روز یکبار ، در چهل و هشت صفحه ، منتشر می شد . پس از انتشار 12 شماره توقیف گردید . بر روی هم هژده هزار نسخه چاپ شد .
- 3- پرچم هفتگی ، در اسفند 1322 « پرچم » از توقیف درآمد ولی پس از انتشار هفت شماره به شکل هفتگی ، مجدداً توقیف شد . در این دوره پرچم بر روی هم نزدیک به چهارده هزار نسخه چاپ شد .
- 4- [ماهنامه پیمان](#) ، یکم آذر 1312 تا 1321 . پیمان در ششماه نخست هر پانزده روز یکبار منتشر می شد و پس از آن هر ماه یک شماره چاپ می شد . بر روی هم نود شش شماره در بیش از صد و چهل و چهار هزار نسخه چاپ شد .

کتابهای گردآوری شده از مقالات کسروی در روزنامه پرچم و ماهنامه پیمان:

- 1 - نوروزنامه، یحیی ذکاء، 1326 .
- 2 - نیک و بد، 1326 .، باهماد ازادگان
- 3 - مقالات کسروی، یحیی ذکاء، بخش اول ، 1327 .
- 4 - کافنامه، یحیی ذکاء، 1331 .

- 5 - مقالات کسروی، یحیی ذکاء، بخش دوم، 1334.
- 6 - پاک‌خونی، میرمه‌دی موبد، 1334.
- 7 - زبان فارسی و راه توانا گردانیدن آن، یحیی ذکاء، تهران 1334
- 8 - مشروطه بهترین شکل حکومت و آخرین نتیجه اندیشه آدمی است، باهماد آزادگان، 1335
- 9 - چهل مقاله کسروی، تهران، 1335.
- 10 - انقلاب چیست، باهماد آزادگان، 1336
- 11 - فرهنگ کسروی، یحیی ذکاء، تهران، کتابخانه طهوری، 1336
- 12 - ما از فرهنگ چه می‌خواهیم، محمد علی پایدار، 1336
- 13 - دین و دانش، 1339
- 14 - ما چه می‌خواهیم، 1339
- 15 - سخنرانی کسروی در انجمن ادبی، باهماد آزادگان، 1343
- 16 - پیام من به شرق، 1344
- 17 - پیرامون فلسفه، 1344
- 18 - تیشه‌های سیاست، 1344
- 19 - دین و سیاست، باهماد آزادگان، 1348
- 20 - بررسی‌هایی در تاریخ ایران، حسین یزدانیان، 1346
- 21 - بیماری‌ها، 1348
- 22 - کاروند کسروی، یحیی ذکاء، تهران، کتاب‌های جیبی، 1352
- 23 - چند مقاله احمد کسروی 1374 انتشارات مهر آلمان

نشریات پیروان کسروی

- 1 - جهان پاک، 22 تیر 1325 تا دهم دی ماه 1325 بر روی هم شست و دو شماره چاپ شد. در ابتدا هفته‌ای دو شماره و سپس هفته‌ای سه شماره چاپ می‌شد.
- 2 - جهان پاک هفتگی، 15 بهمن 1325 تا 29 اردیبهشت 1326
- 3 - دفتر‌های ماهانه، 1324 تا 1326 هر ماه یک دفتر به نام همان ماه به شکل مجله ماهانه منتشر می‌شد. بر روی هم سی شماره چاپ شد.
- 4 - سالنامه، سالنامه پژوهاد اسفند 1324 و 1325 و سالنامه سپهر سالهای 1326 - 1327 - 1328 به چاپ رسید.

و نشریات دیگر، نامه ماهانه همبستگی، روزنامه شاهراه، سخنرانی‌های هفتگی، روزنامه پاکراه، مهنامه فروزا بهارنامه، آغاز پیروزی، پیام پیروزی و گامهای پیروزی

نوشته های کسروی بویژه در زمینه مسائل دینی ، خشم مذهبیون را به شدت برمی انگیزت . آیات عظام و مراجع تقلید در نجف و قم با خشم بسیار کسروی را زیر تیغ حمله خود گرفته و نهایتاً با صدور فتوی ، فرمان قتل وی را صادر می کنند . نواب صفوی که طلبه ای است در نجف و از مراجع تقلید تأییدیه لازم را برای کشتن کسروی گرفته است ، راهی تهران می شود تا به وظیفه شرعی خود عمل کند . در تهران شیخ محمد حسن طالقانی ، امام جمعه مسجد ظهیرالاسلام پول لازم را در اختیار وی قرار میدهد .

برای اولین بار در هشتم اردیبهشت 1324 ، نواب صفوی به همراه فردی به نام محمد خورشیدی ، در چهار راه حشمت الدوله به جان کسروی سوء قصد میکنند . در این حمله موفق به کشتن کسروی نمی شوند . کسروی که مجروح شده است به بیمارستان میرود و نواب صفوی دستگیر می شود . چند روز بعد نواب با ضمانت بازگانی به نام اسکوئی از زندان آزاد می شود . پس از آزادی از زندان با صدور اعلامیه ای تشکیل جمعیت فدائیان اسلام را اعلام می کند . همزمان فشار به دولت وقت برای جلوگیری از انتشار کتاب های کسروی افزایش می یابد . حجت الاسلام حاج سراج انصاری ، فقیهی شیرازی و سید نورالدین شیرازی به دادگستری تهران بر علیه کسروی شکایت می کنند . در این سال ها دربار به دنبال حفظ رابطه حسنه با مراجع مذهبی است . با پشتیبانی دربار شکایت پیگیری می شود و کسروی برای روز بیستم اسفند 1324 به دادسرای تهران احضار میشود . فدائیان اسلام از روز دادگاه وی با خبر شده و تصمیم می گیرند تا در این روز برای بار دوم به جان وی سوء قصد کنند . 8 نفر برای این عملیات انتخاب می شوند . در ساعت نه صبح ، زمانی که تنها چند دقیقه از ورود کسروی به اتاق بازرس نگذشته بود ، مظفری و برادران امامی وارد اتاق شده و به سمت کسروی و همراه وی حدادپور تیراندازی می کنند . و پس از آن که از کشته شدن کسروی اطمینان یافتند ، الله اکبر گویان از اتاق بازرس خارج شده و به همراه سایر اعضاء گروه از کاخ دادگستری می گریزند .

پس از قتل کسروی برادران امامی دستگیر می شوند . ولی چندی بعد با فشار روحانیون و حمایت دربار ، قاتلان کسروی از زندان آزاد می شوند . جنازه کسروی و حدادپور برای دور ماندن از دسترس مرتجعین مذهبی ، توسط یاران و دوستانشان در کوه های شمال تهران دفن می شوند .

خبر کشته شدن کسروی در میان مذهبیون چنان با استقبال روبرو شد که ایت الله خوانساری که مریض بود و جلسه بحث خود را تعطیل کرده بود ، به وجد آمد و بیماری خود را فراموش کرد . آدمکشان « فدائیان اسلام » قهرمانان اسلام شدند .

کشتن کسروی ، تنها کشتن یک اندیشمند مخالف نبود . کشتن کسروی ، کشتن سمبل آزادیخواهی ، ترقی طلبی ، دگراندیشی و نواندیشی بود .

برای اطلاعات بیشتری در باره قتل کسروی به منابع زیر مراجعه کنید :

1- درباره قتل کسروی / دکتر ناصر پاکدامن / نامه کانون نویسندگان ایران در تبعید دفتر دوم 1369

- قتل کسروی ، چند سند / دکتر ناصر پاکدامن / نشریه چشم انداز شماره 16 بهار 1375

قتل کسروی
چند سند

در هشت اردیبهشت 1324، به زندگی احمد کسروی سوءقصد شد. سوءقصدکنندگان نواب صفوی و احمد خورشیدی بودند. نواب صفوی از پشت سر به کسروی دو بار تیراندازی کرد و سپس با کارد به او حمله آورد و وی را به سختی زخمی کرد.

در 20 اسفند همان سال زمانی که بازپرس شعبه هفت دادسرای تهران، بلیغ، که رسیدگی به شکایت علیه کسروی را برعهده داشت، وی را به بازپرسی به کاخ دادگستری خواسته بود، گروهی از جمله دو برادر، سیدحسین و سیدعلی امامی به دفتر بلیغ ریختند و کسروی و منشی وی حدادپور را کشتند (درباره قتل کسروی نگاه کنید به دو نوشته از همین قلم در *نامه کانون نویسندگان ایران در تبعید*، دفتر دوم، مارس 1990، ص. 213-179، و دفتر چهارم، آوریل 1994، ص. 107-127). برخی مطالبی که در این زمینه در روزنامه‌های *اطلاعات*، رهبر، (ارگان حزب توده ایران)، و *ایران ما* (در آن زمان روزنامه‌ای آزادی‌طلب و ترقیخواه و بهره‌مند از یاری روشنفکران و نویسندگانی با مواضع چپ و همکاری از اعضای حزب توده)، انتشار یافته است. در این صفحات آمده است:

مدارک 1 تا 5 درباره سوءقصد نافرجام 8 اردیبهشت است. مدرک اول شرح واقعه است در *اطلاعات* همانروز. در مدرک دوم همین واقعه را به نقل از کسروی می‌خوانیم. روزنامه رهبر یکی از همکاران خود را به بیمارستان برای دیدار کسروی می‌فرستد. به گفته این همکار، شرحی که در رهبر چاپ شده است، بی‌کم و کاست و با الفاظ خود کسروی جریان سوءقصد را بیان می‌کند. می‌توان این دو متن را روایت کسروی دانست؟ مدرک 3، نامه کسروی است به روزنامه رهبر: "دو گلوله پایپی و 9 زخم چاقو به تنم خورد". رئیس شهربانی به عیادت می‌رود و می‌گوید که "از دیروز خود ایشان پرونده را زیر نظر گرفته‌اند". این نامه پس از انتشار گزارش شهربانی (12 اردیبهشت) نوشته شده و احتمالاً با تاخیر در رهبر به چاپ رسیده است (15 اردیبهشت). مدرک 4، سوءقصد است به روایت شهربانی با چند روز تاخیر. این روایت بکلی با آن روایت پیشین مغایر و متضاد است؛ اهل محل شهادت می‌دهند که اسلحه در دست آقای کسروی بوده است. هر چند که "پس از عسکرداری چنین تشخیص داده [شده] جراحات وارده بر پشت آقای کسروی در اثر اصابت گلوله است". پس کسروی خود بر پشت خود تیر انداخته است! دادسرای نظامی قرار آزادی همه را به قید کفالت صادر می‌کند و می‌نویسد: "قضیه تحت تعقیب است." مدرک 5، نوشته کسروی است که در نامه‌ای به *ایران ما* به تحریف وقایع و قلب حقایق از سوی شهربانی اعتراض می‌کند!

سه مدرک بعدی درباره سابقه پرونده کسروی است: وی خود طی نامه‌ای سابقه کار را می‌نویسد. این نوشته دوازده روز پیش از قتل کسروی انتشار یافته و چه بسا آخرین نوشته‌ای است که در زمان حیات، از وی به چاپ رسیده است (مدرک 6). پایه‌گذار این پرونده محسن صدر است که در زمان وزارت دادگستری خود (خرداد - اسفند 1322، همزمان با حضور آیت‌الله قمی در تهران) چنین کرد. همو زمانی که نخست وزیر شد (29 مهر - 15 خرداد 1324) دستور داد که به این پرونده خارج از نوبت رسیدگی کنند. در اواخر آذر، گروهی کسروی را به قرآن‌سوزی متهم کردند تا مردم را بر ضد او بشورانند. (مدرک 7) کسروی و یارانش، شهربانی و فرماندار نظامی را آگاهی می‌دهند اما هیچ نمی‌کنند. در کابینه حکیمی (12 آبان - 7 بهمن 1324) پرونده را خارج از نوبت رسیدگی می‌کنند.

دو مدرک بعدی مقالاتی است که پس از قتل کسروی در *ایران ما* انتشار یافته است و سابقه امر را بیان می‌کند. مدرک 8 خلاصه نسبتاً دقیقی است از محتویات پرونده کسروی و مدرک 9 چگونگی قتل کسروی و حدادپور را شرح می‌دهد. به قلم یکی از همکاران *ایران ما* که هرگز امضاء می‌کند و چه بسا همان محمود هرمز، وکیل دادگستری باشد که از همکاران روزنامه در آن زمان بود و از اعضای حزب توده. دو مدرک دیگر (مدرک 10 و 11) نیز هر دو از همان روزنامه است. مدرک 11 به ادعاهای مقامات انتظامی اشاره می‌کند که می‌گویند این بار نیز کسروی و حدادپور قربانی تیرهای خطرناک خود شده‌اند. می‌دانیم که بالاخره بر اساس این دروغ‌نگین است که دادگستری قاتلان را تبرئه می‌کند. آخرین مدرک، مقاله‌ای است که ماهنامه سخن درباره قتل کسروی انتشار داد.

از آن پس خاموشی شگفت‌انگیزی است دربارهٔ قتل و پیگیری آن و نخستین کنگره نویسندگان ایران هم که در خانه فرهنگ شوروی برگزار شد از این قتل به سکوت گذشت (3 تا 5 تیر 1325). سکوتی که در کمال شرمندگی، سالهاست ادامه می‌یابد. نه یادی از مردی که سر در راه قلم و عقیده گذاشته بود، نه فریادی، نه دادی و نه دادخواهی.

زمان دادخواهی، همه زمانهاست. پرونده‌ای چون پرونده قتل کسروی هرگز بسته نمی‌شود. مگر نه اینست که هم اکنون نیز این زمان و آن زمان، در این یا آن کشور جهان، کسانی را به اتهام کرده‌ها و گفته‌هاشان در دوران جنگ جهانی دوم به میز محاکمه می‌خوانند. فرشته عدالت آن دوران نواب صفوی و خورشیدی را به هنگام ضرب و جرح کسروی دنبال نکرد و پس از قتل کسروی نیز برادران امامی و یاران را آزاد کرد و چنین حکم داد که کسروی و همراهش با گلوله‌های خطرناک سلاحهای خویش کشته شده‌اند.

اکنون سالهاست آنچه را که از همان زمان همه به زمزمه می‌گفتند، بزرگان نظام مستقر به علانیه می‌گویند و باز می‌گویند: قتل کسروی به فتوای بزرگان شرع بوده است. در آن "سوءقصد نافرجام"، نواب صفوی مجری این فتوا بوده است و پس از آن نیز قاتل یا قاتلان کسروی بر اساس همین فتوا عمل کرده‌اند. اکنون به این هر دو اقدام فخر می‌فروشند و نام آمران و عاملان را به بزرگی و نیکی یاد می‌کنند. اگر ادعاهای اینان صدق است پس آن رأی دادگاه چیست؟ اگر حکم دادگاه بر حق است پس این مباهات نواب صفوی و یاران و همراهانش از چه روست؟

بیش از این به ظلم تاریخ تن ندهیم: آن حکم دادگاه، "رسالت" الهی نواب و یارانش را نادیده گرفته است. اکنون دادگاهی دیگر باید. شایسته این نام، تا بنشینند و این ننگ را بزاید: فخر این قتل که راست؟ آمران که بوده‌اند؟ عاملان کیستند؟ از کجا آمدند؟ چه کردند؟ به کجا رفتند؟ چه کسانی نخواستند که از همان زمان اجر خدمت ایشان به درستی شناخته شود؟ این پرسشها همچنان امروزی است و همچنان نیز امروزی می‌ماند تا زمانی که ندانیم چه کس یا کسانی کسروی را کشتند؟

این امری سترگ است و خدشه‌ای که از این راه به مفاهیم نخستین و پایه‌ای که احترام و رعایت آنها می‌باید سنگ بنای هر جامعه متمدنی باشد وارد آمده است جبران نمی‌تواند شد مگر با تجدید محکمه قتل کسروی.

قتل نویسنده، قتل فرهنگ است. اگر قتل فرهنگ افتخار است و یا گامی است در راه اجرای حکمی الهی، پس این افتخار صواب‌آفرین را از عاملان و آمران و حامیان این قتل نگیریم. این فخر ایشان را ارزانی باد! پس دادرسی باید تا روشن کند که کسروی را چه کس و کسانی کشتند.

پرونده قتل کسروی همچنان گشوده است. همه کسانی که استقرار جامعه‌ای بر پایه عدل و داد و آزادی و برابری را در ایران خواهانند می‌باید رسیدگی مجدد به پرونده قتل کسروی را خواستار شوند. تا این ظلم بزرگ برجاست کجا می‌توان از داد و دادگستری سخن گفت!

چشم‌نداز، شماره 16، پاریس، بهار 1375

- قتل کسروی / دکتر ناصر پاکدامن / چاپ اول زمستان 1377 نشر افسانه - سوئد

قتل کسروی / دکتر ناصر پاکدامن / چاپ اول زمستان 1377 نشر افسانه - سوئد

- قتل کسروی / دکتر ناصر پاکدامن / چاپ دوم پائیز 1380 نشر فروغ - آلمان

عبدالحسین هژیر در جلسه هیئت وزیران خواستار آزادی قاتل کسروی شد#

از خاطرات ایرج اسکندری

ایرج اسکندری، یکی از رهبران حزب توده که در کابینه ائتلافی قوام‌السلطنه وزارت پیشه و هنر را بر عهده داشت در خاطرات خود می‌گوید:#

”قتل کسروی قبل از اینکه ما وارد کابینه شویم انجام گرفته بود. در کابینه ائتلافی قوام‌السلطنه که ما شرکت داشتیم قبلاً قاتل کسروی را گرفته بودند. امامی توقیف بود و شبی در جلسه هیئت وزیران، قوام‌السلطنه به عادت مالوف کاغذی در آورد و نشان داد که آقایان علماء نوشته و حاکی از آن بود که تقاضا کرده‌اند امامی را که در توقیف می‌باشد مرخص نمایند. لذا عقیده آقایان وزراء را می‌پرسید.

هژیر بلافاصله گفت به عقیده من صحیح است و باید موافقت نمود که این فرد از زندان آزاد شود.

من اجازه صحبت خواستم و گفتم در روز روشن و در دادگاه و با حضور قاضی و دیگران، یک آدمی را زده و با کارد شکمش را پاره کرده و کشته‌اند. حالا حکم توقیف این فرد را دادستان و قاضی داده‌اند و من نمی‌فهمم ما در هیئت وزیران چگونه می‌توانیم در این مسئله دخالت کنیم. وقتی کسی یک همچو جرمی را مرتکب شده، موضوع به دادگاه احاله می‌شود و در آنجا رسیدگی و محاکمه می‌شود که یا قرار منع تعقیب صادر می‌شود و یا اینکه تبرئه می‌گردد و بکلی از زندان آزاد می‌گردد.

بعد هم اللهیار صالح وزیر دادگستری را مخاطب قرار داده پرسیدم مگر شما حق دارید قرار مستنطق و یا تصمیم قاضی را که حکم توقیف کسی را صادر کرده است لغو نمائید و رأساً اجازه بدهید که او را از زندان مرخص کنند؟ وزیر دادگستری جواب داد نخیر، من همچو حقی را ندارم.

گفتم بنابراین معلوم نیست چرا یک چنین مطلبی در هیئت وزیران باید مطرح بشود؟

هژیر اظهار داشت که نخیر آقا، بنده عقیده دارم که این آدم مهدورالدم بوده و اگر هم او را کشته‌اند کار صحیحی بوده (یک همچو عبارتی).

من اوقاتم تلخ شد. گفتم یعنی چه آقا؟ مهدورالدم یعنی چه؟ و تازه تشخیص آن با چه کسی است؟

هژیر جواب داد با خود شخص!

گفتم اگر اینجوره بنده هم تشخیص می‌دهم که شما مهدورالدم هستید و همین الان اگر اجازه بدهید شکم شما را سفره بکنم چون به قول شما تشخیص آن با خود من است.

قوام‌السلطنه محکم زد زیر خنده. گفتم اینکه قانون نشد، مذهب نشد. شما یک فرد تحصیلکرده‌ای هستید و از شما بعید است که در قرن بیستم یک همچو حرفهایی می‌زنید. مهدورالدم یعنی چه؟ ما قانون جزا، قانون مجازات داریم و تمام اصول محاکماتی را معین کرده‌اند برای اینکه ما دیگر از این حرفها نزنیم...

قوام‌السلطنه گفت بسیار خوب. و قضیه را مسکوت گذاشتند. و بعد از اینکه ما از کابینه بیرون آمدیم و موسوی‌زاده را وزیر دادگستری کردند، فوری اینها را مرخص نمودند. و همان موقع من در فرانسه بودم که خبر رسید هژیر را کشتند، که قاتل، همان امامی بود که بعد از آزاد شدن از زندان او را کشته بود. و من پیش خودم فکر می‌کردم که اگر یک فرد مذهبی و معتقدی بودم می‌گفتم دیدی چگونه خون این سید اولاد پیغمبر را [منظور سیداحمد کسروی] هژیر لوٹ کرد و خداوند هم همین شخص را hامور کرد که او را بکشد!

- 5 قتل کسروی قتل فرهنگ بود / معرفی کتاب قتل کسروی /

ایرج هاشمی نژاد

ایرج هاشمی زاده مقاله ای در نشریه «راه آزادی» نوشته اند که در اینجا برای آقای کتاب «قتل کسروی» پیرامون به چاپ رسیده بود که در زیر نشریه بازدیدکنندگان آورده می‌شود. همراه مقاله ایشان، طرحی نیز از کسروی در مطالعه آورده می‌شود

. [THTML](#) [PDF](#)

معرفی کتاب

قتل کسروی ، قتل فرهنگ بود ×

ایرج هاشمی زاده

(این متن از نشریه راه آزادی <http://www.rahe-azadi.com> / شماره 88 / تیر 1381 گرفته شده است)

نام کتاب : قتل کسروی

نویسنده : ناصر پاکدامن

انتشارات : فروغ ، آلمان

چاپ دوم : پاییز 1380

شمارگان : 1000 نسخه

قیمت : 12 یورو (280 صفحه)

احمد کسروی دست به آهن گداخته ای زد! در سرزمینی که بر پیشانی مذهب مهر «تابو» کوبیده شده، گشت و گذار بر حول و حوش آن و کنجکاوی در امور آیات اعظام و بالا رفتن از دیوار به آسمان سرکشیده اندروشان همان و با چماق تکفیر و فتوای قتل روبرو شدن همان.

عبور از حصاری که قرنهایست با لشکر جهل و نادانی محافظت می شود، طبیعی است سخت مشکل، اما غیرممکن نیست. عبور از جاده ناهموار سنت و قدم گذاردن در جامعه باز، روشنگری و دست زدن به آهن های گداخته است! آهن، گداخته نیست. به ما تلقین کرده اند و ما به خود تلقین کرده ایم که گداخته است. 23 سال جمهوری اسلامی با کارنامه سیاه و خونین آقایان آیات اعظام، وقت آن رسیده است که کسروی ها قدم به جلو نهند و با جهل و نادانی به مبارزه ای بی امان دست زنند.

احمد کسروی 60 سال پیش، پیشاهنگ این مبارزه شد و جانش را از دست داد. روانش شاد باد!

× × ×

ناصر پاکدامن در فرهنگ معاصر ما نام آشنایی است. پس از صدور حکم قتل سلمان رشدی، پرسشی ساده در ذهن جستجوگر او شکل می گیرد: چرا کسروی را کشتند؟ پاسخ را ناصر پاکدامن در کتاب «قتل کسروی» در ذهن تنبل و فرسوده ما جای می دهد!

به راستی چرا کسروی را کشتند؟ و چرا پس از قتل او در 20 اسفند 1324 تا بهمن ماه 1357 - یعنی 33 سال - این «پرسش ساده» در ذهن هیچ یک از روشنفکران و پژوهشگران و محققین ایران شکل نگرفت؟ پرسش ساده نیست و یا باید به خلاقیت و سلامتی ذهن روشنفکر ایرانی شک برد؟ پاکدامن از خودش شروع می کند: «... به آسانی نامهای بسیاری از نوشته های او به ذهنم آمد و بعد هم تصویر چهره ای استخوانی با چشمانی نافذ در پس عینکی با قاب گرد و کمی کلفت. اما از قتل او، به ابهام می دانستم که در کاخ دادگستری صورت گرفت و به دست فداییان اسلام. دقیق تر از این چیزی به یادمانده بود. شرمم آمد. چرا هیچ به یاد نمی آورم؟ چرا، همه زمان و در هر سالگرد، هیچکس یادآوری نکرده است؟». و بعد ترسیم فضای سیاسی آن دوران: «فضای اجتماعی - سیاسی سالهای پس از شهریور 1320، رضاخان زدایی دولتیان، تجدید قوای روحانیت و بازگشت ایشان به صحنه سیاسی، گسترش نقد دینی با توجه به اسرار هزارساله - نوشته حکمی زاده - و شیعیگری، سوء قصد نافرجام 8 اردیبهشت 1324 (به کسروی)، اوجگیری ناشکیبایی مذهبی و رفتار سراسر مجامله و تعلل و قصور دولت با آن ...».

رضا شاه در شهریور 1320 ایران را ترک کرد، پسرش محمدرضا در سن 22 سالگی بر تخت سلطنت نشست، ناصر پاکدامن به درستی از این زمان، از «رضاخان زدایی دولتیان» یاد می کند. دولت فروغی اولین کابینه پس از دوری رضاشاه از قدرت است، کابینه اش چون کابینه های بعدی از عمر کوتاهی برخوردار بود:

فروغی از شهریور 1320 تا اسفند همان سال (7 ماه)

سهیلی از اسفند 1320 تا مرداد 1321 (4 ماه)

قوام از مرداد 1321 تا بهمن ماه 1321 (7 ماه)

سهیلی از بهمن ماه 1321 تا اسفند ماه 1322 (13 ماه)

ساعد از اسفند 1322 تا آبان 1323 (8 ماه)

بیات از آبان 1323 تا فروردین 1324 (6 ماه)

صدر از فروردین 1324 تا مهر 1324 (5 ماه)

حکیمی از مهر 1324 تا بهمن 1324 (5 ماه)

و دوباره احمد قوام که کابینه اش از بهمن ماه 1324 تا آذر 1326 دوام یافت. در 10 مرداد 1325 در کابینه جدید قوام، ایرج اسکندری، مرتضی یزدی و فریدون کشاورز از حزب توده ایران شرکت کردند. عمر کوتاه کابینه ها حکایت از بی ثباتی سیاسی آن زمان دارد.

رضاشاه با کودتای 1299 به قدرت رسید. حکومت او گرچه ظاهر حکومت پارلمانی را حفظ کرده بود، اما روش استبدادی حکومت او چیزی کمتر از دوران قبل از او نداشت. تجدد و نوگرایی را - که خواست انقلاب مشروطیت بود - در جامعه به پیش برد، از قدرت بی حد و مرز روحانیان کاست، مراکز آموزشی غیرمذهبی، شهرنشینی، ارتش و نیروی پلیس مدرن، دادگستری، ثبت و اسناد را برپا ساخت، دانشجویان به خارج فرستاد، نظم و امنیت را در کشور تأمین کرد، حجاب را برچید (1)، راه آهن و جاده ها ساخت، کارخانه به راه انداخت و کوتاه سخن پایه ناسیونالیسم ایرانی را تحکیم داد و همه اینها در سایه خودکامگی دربار و اعمال زور و فشار و خشونت انجام گرفت (2) و چون قدم از مرز ایران به بیرون گذارد، ملایان زخم خورده و در سوراخ خزیده، سر به بیرون آوردند و دوباره علم دار جامعه شدند و دولتیان میدان را برای جولان دادن به گفته کسروی: «آخوند بچه ها و سید بچه ها و زنده کردن سینه زنی و زنجیر زنی و چادر و چاقچور» آماده کردند. نمونه ای از رفتار آنان را در نامه ای که ساعد مراغه ای، نخست وزیر زمان به «سید گدایی» داده بخوانید:

کسروی درباره این نامه می گوید: «شما این را بخوانید و نیک بیندیشید که چیست. مردی با تنی توانا و گردنی ستبر به گدایی و مفتخوری پرداخته، شال سبز به سر می پیچد، سوار اسب می گردد، به شهرها می رود، اداره ها را می گردد و به نام آنکه "شفایافته حضرت عباس" است پولها از مردم می گیرد، ساعد نخست وزیر به جای آنکه این مرد را به دادسرا فرستد و به نام ولگردی کیفر برایش خواهد "فرمان گدایی" به دست او می دهد و به کارکنان دولت می سپارد که در سفرهای گدایی او در هنگام عبور هر نوع مساعدت و کمک را به او بنمایند، شما نیک اندیشید که آیا ساعد چندان نافهم و عامیست که به حضرت عباس و شفا دادن او باور داشته باشد؟ چنین گمانی درباره او توان برد؟ بی گفتگوست که نتوان برد، پس چرا این نوشته را به دست آن گدا داده؟ شما بیگمان باشید که ساعد و همدستان او نقشه بسیار بزرگی درباره این کشور دارند و این یکی از خواسته های ایشانست که این کشور پر از گدا و روضه خوان و درویش و مفتخورهای پست باشد که توده ایران در دیده بیگانگان خوار باشد که آنرا شاینده آزادی ندانند و همیشه اختیارش را به دست ساعدها و هژیرها بگذارند... ساعد مراغه ای تنها نیست، هزارها ساعد مراغه ای هست و ما با آنان به نبرد پرداخته ایم، خود در میدان جنگیم و به جانفشانی بسیار نیاز داریم. ما باید از جان خود درگذریم. کسانیکه با ما همگامند باید از سختی و گزند نترسند.» (3)

در آن ایام، به قول پاکدامن: «دولتیان رضاخان زدایی می کردند تا با افراط و تفریط دوران بیست ساله وداع کرده باشند و به این طریق خاصه کدورت از خاطر و خشم از دل روحانیت شیعه بیرون آورند. جمله ای که کسروی از محمدعلی فروغی، نخستین نخست وزیر پس از شهریور 20 نقل می کند بسیار پر معنی است. گویی که در آن سالها رهنمود اصلی سیاست دولتیان همین جمله است که فروغی در نخستین دیدارش با روزنامه نگاران به زبان آورده است: به دین هم باید حمایت کرد... در حکومت سهیلی، حاج آقا حسین قمی از عتبات به ایران می آید و به زیارت مشهد می رود. او که یکی از بزرگان عالم شیعه است و دو سالی بعد، پس از مرگ سید ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید شیعیان می گردد، از دولت می خواهد که چادر زنان را آزاد کند، مدارس مختلط را تعطیل کند، آموزش شرعیات و فقه را در برنامه های درسی ابتدایی و متوسطه بگنجانند و ... دولتیان هم به این خواسته ها تن می دهند... حاکمان به رضاخان زدایی می پردازند و فعالانه به تحبیب قلوب روحانیت دست می زنند تا با تقویت مذهب مبارزه با افکار آزادیخواهانه و ترقیخواهانه را تسهیل کنند، در این میان روحانیت نیز پایان دوران بیست ساله را تولدی دیگر می داند و فعالانه به تنظیم و تمشیت امور خویش می پردازد.» و کسروی می نویسد: «در این چهار سال که دوره آزادی و دموکراسی نامیده می شود ایران بطور محسوس و آشکار دچار ارتجاع گردیده است. سینه زنی و قمه زنی و این قبیل اعمال وحشیانه ماه محرم دوباره آزاد گردید. زنها که از چادر بیرون آمده بودند آزادی یافتند که به آن باز گردند... گرمابه های نمره را بسته خزینه های عمومی سراپا کثافت را که بسته بود باز کردند... شاه بار دیگر در درگذشت بزرگان دین مراسم سوگواری برگزار می کند و به مسجد می رود و ختم آیت الله اصفهانی را می چیند.»

اولین هدف هجوم ملایان، طبیعی بود که زنان بودند. آیت الله حاج سید ابوالقاسم کاشانی طی نامه ای دست به دامن محمد علی فروغی، نخست وزیر می شود و به مزاحمت پاسبانها در کوی و برزن نسبت به زنان اعتراض می کند و نخست وزیر در پاسخ او می نویسد: «... به شهربانی سفارش کردم که متعرض کسی نشوند... اگر واقعا موردی پیدا می شود که کسی به زنی تعرض کند، به شهربانی یا خود اینجانب اطلاع بدهند تا اقدام لازم بشود».

چادر و چاقچور و دعانویسان و رمالان و شفایافتگان امام زاده ها و بهایی کشی و یهودی آزاری دوباره به جامعه باز می گردد، آنهم در برابر چشمان دولتیان و با کمک و همدستی آنان. واقعه شاهرود - مرداد 1323 - در تاریخ ایران نقطه ننگی است، آمدند و کشتند و بردند و غارت کردند.

به دستور علی سهیلی نخست وزیر «کسی معترض حجاب زنان نباید بشود، تدریس شرعیات و عمل به آداب دینی برنامه های آموزشی با نظر یک نفر مجتهد جامع الشرایط اجرا می شود و مکان پسران از دختران در مدارس تفکیک می گردد» و عقربه های زمان را دوباره به عقب بازگرداندند. سیاست رضاخان زدایی، آزادی و تجددگرایی نبود، تنها هدفش بازگرداندن قدرت به روحانیت و میدان دادن به سیدضیایا و دخالت آنان در سیاست و حکومت بود.

خمینی جوان در 15 اردیبهشت 1323 در «بخوانید و به کار بندید» درباره کسروی می نویسد: «... همه دیدید کتابهای یک نفر تبریزی بی سر و پا که تمام آیین شماها را دستخوش ناسزا کرد و در مرکز تشیع به امام صادق و امام غایب روحی له الفدا آنهمه جسارتها کرد و هیچ کلمه از شماها صادر نشد». و اضافه می کند: «همکیشان دیندار ما، برادران پاک ما، دوستان پارسی زبان ما، جوانان غیرتمند ما، هموطنان آبرومند ما، این اوراق ننگین، این مظاهر جنایت، این شالوده های نفاق، این جرثومه های فساد، این دعوتهای به زردشتی گری، این برگرداندن به مجوسیت، این ناسزاها به مقدسات مذهبی را بخوانید و در صدد چاره جویی برآیید. با یک جوشش ملی، با یک جنبش دینی، با یک غیرت ناموسی، با یک عصبیت وطنی، با یک اراده قوی، با یک مشت آهنین، باید تخم این ناپاکان بی آبرو را از زمین براندازید. اینها یادگارهای باستانی شما را به باد فنا می دهند. اینها ودیعه های خدایی را دستخوش هوی و هوس خود می کنند، اینها کتابهای دینی شما را که با خونهای پاک شهدای فضیلت به دست شما رسیده آتش می زنند، اینها عید آتش زدن کتاب دارند. کدام کتابها؟ همانها که از فداکاری حسین بن علی (ع) و رنجهای فراوان پیغمبر و پیغمبرزاده ها به دست شما افتاده ... هان آبرومندان از جای برخیزید تا بدان بر شما چیره نشوند».

به راستی چرا کسروی خشم این ملای جوان و امام آینده ایران را برانگیخته بود؟ گناه کسروی مبارزه بی امان او با خرافات بود. به نقد مذهب شیعه نشست و آنچه را که با خرد سازش نداشت به زیر سؤال برد، به اسلام هیچ زمان توهین نکرد، قرآن کتاب مقدس مسلمانان را به شعله آتش نسپرد - آنچه مذهبیون به دروغ به او نسبت دادند - مراسم کتابسوزی داشت، هر آنچه را که به دید او با خرد سازگار نبود به شعله آتش می سپرد، به قول ناصر پاکدامن: «... از یاد کتابسوزانش دلها چرکین و اگر نه خشمگین می شوند...». کسروی با شعر و شاعری مخالف بود، شکی نیست که در این راه تندروی کرد - اما در زمینه شعر و شاعری می توان و باید به گفتگو نشست - نه با آتش سوزی کتاب - که به قول برتولت برشت، کتاب سوزی، به انسان سوزی خاتمه پیدا می کند - بلکه با ویروس شعر و شاعری که بر تن فرهنگ ما جای خوش کرده و کتب و نشریات ما را به تصرف خویش درآورده است (4).

احمد کسروی با شهامت و شجاعت اخلاقی بی نظیر در زمانی که قبل از او کسی در برابر خرافات ناشی از حاکمیت مطلق روحانیان شیعه قد علم نکرده بود، یک تنه در برابر آنان ایستاد، به نقد صوفیگری، بهاییگری و شیعیگری نشست، پرده از خرافه های کهن در بطن جامعه و نظریات ضدخرد برداشت و چون روحانیون را با خرد و منطق سر سازگاری نیست، کمر به قتل او بستند و با فتوای آخوندی به نام «شیخ عبدالحسین امینی» و با یاری گروه نواب صفوی و با همکاری مستقیم و غیرمستقیم حاکمان زمان، او را در کاخ دادگستری، در زیر چشمان فرشته عدالت!! در شعبه 7 دادسرای تهران با منشی و یارش حدادپور به وضع فجیعی در مقابل میز بازپرسی به نام بلیغ به قتل رسانیدند و حکم الهی را به مرحله اجرا درآوردند، سپس از کاخ دادگستری بدون هیچ مانعی با فریاد الله اکبر بیرون آمدند، سوار درشکه ای شدند و قرآن به دست بیضه عزیز اسلام را نجات دادند.

قاتلان کسروی، برادران سید حسین امامی و سید علی محمد امامی بودند. آنان تنها نبودند و درجه داری از ارتش، کمکهای لازم را برای ورود آنان به اتاق بازپرس فراهم کرد. تأیید این نکته که دست حاکمان زمان مستقیم و غیرمستقیم در این قتل فجیع دیده می شود ضروری است. پاکدامن در این باره چنین می نویسد: «... پس از قتل کسروی، برادران امامی و دیگر اعضای تیم حمله فداییان اسلام دستگیر شدند ... هشت ماه پس از قتل کسروی، دادگاه بدوی نظامی برای هر یک از متهمان ده هزار تومان وثیقه صادر می کند ... پنج نفر از هفت نفر آزاد می شوند و دو برادر امامی در زندان می مانند ... در منزل آیت الله حاج آقا حسین قمی ... یکی از افراد حاضر سؤال می کند که اینها به دستور کدام مرجع دست به این عمل زدند؟ آیت الله قمی با صدای بلند فرمودند: عمل آنها مانند نماز از ضروریات بوده و احتیاجی به فتوا نداشته زیرا کسی که به پیغمبر و ائمه اطهار جسارت و هتاک می کند قتلش واجب و خونش هدر است. بر اثر این فشارها دادگاه تجدیدنظر نظامی به ریاست سرتیپ باستی حکم برائت متهمان را صادر کرد و برادران امامی با تجلیل و تکریم خاصی آزاد شدند و پرونده افتخارآمیز اولین نبرد فداییان اسلام با پیروزی و موفقیت بسته شد.»

تنها حاکمان زمان نبودند که خفت بار در مقابل فشار روحانیون سر خم کردند. نشریات و احزاب نیز همگی در مقابل این قتل ننگین سکوت کردند. «باید پذیرفت که کسروی با آنچه می نوشت و می گفت و می کرد، در آن زمان به "شخصیت مزاحم و تحمل ناپذیری" بدل شده بود. آنچه می گفت را بسیاری می پسندیدند اما کمتر کسانی بودند که زبان به حمایت از او بکشایند. افراط و تفریطهای کسروی به انزوای فرهنگی و سیاسی وی یاری می رساند. با "اروپاییگری" مخالفت می کرد پس متجددان سخنش را نمی پسندیدند و آنگاه که به "نقد دینی" دست می زد تنهایش می گذاشتند. همچنان که متدینان هم آنجا که به بیدینی غرب می تاخت به دنبالش نمی رفتند. در نقد ادبی، سخنانی می گفت که نه نوآوران هنر و ادب را خوش می آمد و نه دشمنان رمان و شعر و نویسندگی و شاعری را. آنچه در زمینه سیاست هم می گفت و می کرد بر این خصلت یگانگی و انزواطلبی وی گواه دیگری است. به این نحو بود که وی در سالهای "آزادی" پس از شهریور بیست، به "شخصیت تحمل ناپذیری" بدل شده بود که عیش بسیاری از آزادی طلبان را منغص می کرد: وجدان معذب جامعه ای بود که از کابوس رضاخانی درآمده بود و صمیمانه در جستجوی راهی دیگر تقلا می کرد. با از میان رفتن این "شخصیت تحمل ناپذیر" حتماً بسیار بودند کسانی که نفسی به راحتی برآوردند. سکوتی که از آن پس و در طی سالها، بر قتل کسروی و سرنوشت قاتلان وی سایه انداخت، نشانه ای از همین "احساس رهایی از حضور" عنصری سنت شکن، بی هراس و پرتلاش است. در هر زمان، از هر سو به او که رسیده اند خیر و صلاح را در سکوت و خاموشی دانسته اند.»

روزنامه رهبر، ارگان مرکزی حزب توده ایران، قاتلین کسروی را در زیر عبای سید ضیا پیدا می کند! اطلاعات و مجله ترقی تنها به گزارش خبر اکتفا می کنند، تنها روزنامه ای که در آن روزگار تیره و تار صاحب وجدان روزنامه نگاری است. روزنامه «ایران ما» ی محمود تفضلی است. سعید نفیسی نیز ساکت نمی نشیند: «... من از سر خود از دانشکده ادبیات بیرون می آمدم که در باغ دانشسرای

عالی خبر کشته شدن وی را در دادگستری به من دادند. جهان پیش چشمم تیره شد. واقعه ای ناگوارتر از این به یاد ندارم. مردی را در جایی که همه حتی جانی و آدمکش باید در آن امان داشته باشند در پای میز بازپرس با جوانی که همراه وی آمده بود کشته بودند. زشت تر از این کاری در جهان ممکن نبود. آن هم چه مردی؟ مرد دانشمندی به تمام معنی این کلمه! اگر هم خطایی کرده و نادرستی گفته بود پاسخ او کشتن نبود. می بایست با او بحث کنند هر چند مجاب کردن او کار دشواری بود. شاید در برابر منطق قوی روزی تسلیم می شد ... کاری که با او کردند زشت تر از کاری بود که با سقراط و حسین بن منصور حلاج و دیگران که در راه عقیده شان کشته شدند، کردند. زیرا که در آن زمانها دیگر به قانون و دادگستری آن همه که امروز می نازند نمی نازیدند. اینک آن مرد نیست. اما کارهای او در میان ما هست. در برابر لغزشهایی که داشته است آثار جاودانی از او مانده، لغزشها و خطاهای او را به کارهای سودمندش می بخشیم. او را بزرگ می داریم ... و اگر گاهی زیاده روی و سرکشی و افراط وی ما را متعجب کرده است در برابر دانش و بینش و پشتکار و جهدی که در راه علم داشته است سر فرود می آوریم.» با آزادی برادران امامی پرونده قتل کسروی برای همیشه بسته شد.

ناصر پاکدامن با کتاب «قتل کسروی» که خوشبختانه به چاپ دوم رسید - می گویم خوشبختانه!! مسخره نیست؟ 2000 نسخه که خوشبینانه رقم فروش را می توان چیزی حدود 1000 نسخه تصور کرد، آنهم در میان لشگری از مهاجرین و پناهندگانی که اکثراً سیاسی اند - کوشیده سکوت سئوال برانگیزی که در این سالهای طولانی - 56 سال!! - حول و حوش قتل کسروی فراگرفته است را بشکنند و با توجه به امکانات محدود و فقدان دسترسی به آرشیو کتابخانه ها و نشریات آن زمان باید اعتراف کرد که با وسواس قابل تحسین و دقت و کنجاوی بی نظیری که نمونه های آن را کمتر در فرهنگ ایران می توان سراغ گرفت، صفحات ارزشمندی بر اوراق تاریخ کشور ما بیفزاید.

این نوشته را با سخنی از ناصر پاکدامن به پایان می برم: «راستی را چرا کسروی را کشتند؟ پرسش همچنان امروزی است. نزدیک 44 سال پس از بیستم اسفند 1324. حدود ساعت نه صبح. کاخ نیمه تمام دادگستری، دادسرای تهران. مردی که اکنون نعشی، نقش بر زمین، امعا و احشا بیرون زده بر سطح اطاق، دهان باز. دندانهای مصنوعی در گوشه ای و عینک در گوشه ای دیگر. جسدی دیگر هم در آن سوی دیگر. این آرمانهای آزادیخواهانه و ترقی طلب انقلاب مشروطیت ایران بود که باز هم پایمال می شد تا سیاه اندیشی و خرافه دوستی و کهنه پرستی کوس پیروزی زند! کسروی به هنگام مرگ پنجاه و چهار ساله بود. چرا کسروی را کشتند؟ در جستجوی چرا و چراها بودن، ذهن را از نکته اصلی دور می کند: کسروی و کسرویها را نباید بکشند. هیچ کس را نباید بکشند! هیچ کس را نباید کشت! سانسور، یعنی کلام را در کام خاموش کردن، یعنی کشتن اندیشه و سخن و قلم. کشتن یعنی سانسور زندگی و حیات. کشتن، مرحله عالی سانسور است. هیچ کس را نباید کشت. آذرماه 1367.» S

× با الهام از ناصر پاکدامن: قتل نویسنده، قتل فرهنگ است.

1 - رضا شاه در 17 دیماه 1314 حجاب را برچید! روشنفکران ما ایستاده بر سکوی قرن بیست و یکم، هنوز بر سر ضرورت و عدم ضرورت، درستی و نادرستی آن جر و بحث می کنند. نیمی آنرا سرآغاز تجدد و مدرنیته در ایران می دانند - بر شهامت ترین گفته از خانم شهرنوش پارسی پور است. او در یکی از گفتگوهای اخیرش تنها انقلاب روی داده در ایران را، روز 17 دی می خواند - و نیمه دیگر لم داده بر صندلی راحتی قرن روشنگری و تکیه بر عصای رنسانس، چیزی جز تجاوز به حقوق زن در انتخاب لباس نمی بینند و نمونه ای از منش دیکتاتوری رضا شاه و یا به قول خودشان رضا خان میر پنج می دانند و غرق در رویای هگل و مارکس و پوپر، از رضا شاه در ایران عقب مانده سال 1314، راه و روش و برخورد دمکرات تری را انتظار دارند!

2 - نگاه کنید به کتاب «بحران دموکراسی در ایران» فخرالدین عظیمی.

3 - دفتر «یکم آذر» 1323

4 - «اگر به جای این همه شاعر که در ایران مخصوصاً تهران وول می خورند گاو بود و به جای شعر، شیر از خودشان بیرون می دادند، ایران بزرگترین کشور لبنیاتی دنیا بود و کره و پنیرش تا اسپانیا و پرتغال صادر می شد» از شادروان

مجتبی مینوی

تمامی نقل قولها که با خط درشت تر برجسته گردیده، از کتاب «قتل کسروی» گرفته شده است.



تخصیص وزیر

چون آقای سید محمد علی نقیب زاده از شفا یافتگان آستان قدس حضرت
ابوالفضل علیه السلام و سادات جلیل القدر هستند لهذا بدینوسیله ایشان را به تمام
کارمندان و روسای دوائر دولتی معرفی مینماید که در هنگام عبور هر نوع
مساعدت و کمکی را بایشان نموده و در حدود امکان موجبات تسهیل مسافرت
و آسایش ایشان را فراهم سازند.

نخست وزیر - محمد ساعد